

سیاست در ترکیه معاصر: بنا به عادت دوست دارد در کوتاه ترین زمان
چالشهای تحکیم دموکراسی ممکن به بهترین پاسخ برسد، اما جوامع برای

یافتن پاسخهای بهینه باید تجربه های

طولانی مدت و گاه بسیار پرهزینه ای را پشت

سر بگذارند. این اجماع نظر وجود دارد که

اروپای کنونی تجربه خود را تا حد زیادی

مدیون سخت گیریهای مذهبی قرون وسطی

است. همین طور نهادینه شدن دموکراسی

در کشوری مثل آلمان، بی ارتباط با تجربه

جامعه آلمان در دوران نازیسم هیتلری

نیست. ترکیه نیز کشوری است که در زمینه

گذار به دموکراسی تجربه ای طولانی، ولی نه

چندان موفق دارد. راز این عدم موفقیت

چیزی است که اوزبدن، استاد علوم سیاسی

Ergun Ozbudun, *Contemporary Turkish
Politics: Challenges to Democratic
Consolidation*, Boulder: Lynne Rienner
Publishers, 2000, 171 pages.

رحمن قهرمانپور

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهشهای علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

گاهی جوامع در عرصه عمل تحولاتی

را تجربه می کنند که فهم آنها در چارچوبهای

موجود نظری بسیار مشکل است. ذهن آدمی

در دانشگاه بیل کنت و معاون بنیاد دموکراسی ترکیه، می‌کوشد در کتاب «سیاست در ترکیه معاصر» بدان پاسخ بدهد. اوزبدن در این کتاب با مرور ادبیات مربوط به موجهای دموکراتیزسیون در کشورهای در حال توسعه و بخصوص آمریکای لاتین، به این فرضیه می‌رسد که به دلیل ۱. دخالت نظامیان در سیاست؛ ۲. ریشه نداشتن احزاب در جامعه؛ و ۳. تحمیلی بودن قانون اساسی ترکیه و دموکراتیک نبودن آن، ترکیه نتوانسته است موج دوم دموکراتیزسیون را با موفقیت پشت سر بگذارد. از همین رو، دموکراسی فعلی آن، دموکراسی انتخاباتی است که در حد فاصل جوامع اقتدارگرا و لیبرال دموکرات قرار دارد. همان گونه که فرضیه نشان می‌دهد، رویکرد مؤلف به مقبوله دموکراتیزسیون و موانع آن فرایندی است و نقش افراد نخبه در گذار به دموکراسی مورد توجه قرار می‌گیرد. اوزبدن در شش فصل می‌کوشد تا فرضیه خود را اثبات کند.

در فصل نخست کتاب نویسنده ضمن ارائه دو تعریف حداکثرگرا و حداقلگرا از تحکیم دموکراسی، نتیجه می‌گیرد که هر دو

تعریف دارای نقایصی هستند و در نتیجه برای بررسی مسئله تحکیم دموکراسی در ترکیه باید در پی تعریف دیگری بود. نویسنده به تعریف مشهور آدام پروزیسکی از تحکیم دموکراسی اشاره می‌کند که طبق آن، تحکیم وضعیتی است که در آن دموکراسی به تنها بازی در شهر تبدیل می‌شود و کسی نمی‌تواند اقدامی را خارج از نهادهای دموکراتیک تصور کند. تمام کاری که بازیکنان انجام می‌دهند، این است که می‌کوشند در چارچوب همان نهادها بازی باخته را به بازی برده تبدیل کنند. (ص ۲)

تعریف حداکثرگرا از تحکیم بر وجود ارزشهای دموکراتیک در میان اکثریت شهروندان از طریق فرایند جامعه‌پذیری اشاره می‌کند، حال آنکه تعریف حداقلگرا بر نبود چالشهای عمده برای مشروعیت نهادهای دموکراتیک و بخصوص آزادی بیان و انتخابات تأکید دارد. اوزبدن معتقد است اگر تعریف حداکثری را در حالت افراطی در نظر بگیریم، نمی‌توانیم از دموکراسی تحکیم یافته در هیچ کشوری سخن بگوییم. خطر رهیافت حداقلگرا نیز این است که دموکراسی را به انتخابات محدود می‌کند؛

انتخاباتی که ممکن است در نبود رهبران دموکراتیک و جامعه مدنی صورت گیرد. نمایندگان معروف این دو دیدگاه فرید ذکریا و غسان سلامه اند. در حالی که ذکریا وجود دموکراسی غیر لیبرال را رد می کند، غسان سلامه بر این باور است که برگزاری منظم انتخابات می تواند زمینه ساز ظهور رهبران دموکراتیک بخصوص در خاورمیانه شود.

نویسنده کتاب با فرض اینکه میان دموکراسی کامل و تحکیم دموکراسی یک منطقه خاکستری وجود دارد، می کوشد تا وضعیت دموکراسی در ترکیه را در این منطقه خاکستری مورد توجه و بررسی قرار دهد. از همین رو اوزبدن با این ادعا که رهیافتهای حداقل و حداکثرگرا با مشکلاتی مواجه هستند، تعریف لینتز^(۱) و استپان^(۲) از

تحکیم را مبنای مطالعه خود قرار می دهد. مطابق این تعریف، تحکیم دموکراسی دارای سه بعد یا شاخصه است: رفتاری، ایستاری و قانونی. به لحاظ رفتاری، زمانی یک رژیم دموکراتیک تحکیم می شود که بازیگران اقتصادی، سیاسی یا ملی برای رسیدن به

اهداف خود به رژیمهای غیر دموکراتیک، مداخله خارجی یا خشونت متوسل نشوند. از نظر ایستاری، زمانی دموکراسی تحکیم می شود که اکثریت افکار عمومی بر این باور باشند که رویه ها و نهادهای دموکراتیک مناسب ترین شیوه حکومت بر زندگی جمعی است. همین طور حمایت از گزینه های ضد نظام یا موجود نباشد یا خیلی ضعیف باشد. سرانجام به لحاظ قانونی، زمانی دموکراسی تحکیم می شود که نیروهای حکومتی و غیر حکومتی از مجرای دولت، خود را ملزم به حل اختلافات از طریق قوانین، رویه ها و نهادهایی کنند که تحت اقتدار روند های دموکراتیک قرار دارند. افزون بر اینها، از نظر لینتز و استپان تحکیم دموکراسی به پنج شرط دیگر نیز نیاز دارد:

۱. توسعه یک جامعه مدنی زنده و آزاد؛
۲. وجود یک جامعه سیاسی نسبتاً مستقل؛
۳. حاکمیت قانون برای تضمین آزادیهای مدنی؛

1. Juan J. Linz
2. Alfred Stepan

۴. بوروکراسی دولتی که برای حکومت جدید و دموکراتیک مفید باشد؛ و ۵. یک جامعه اقتصادی نهادینه شده. این تعریف مبنای تحلیل اوزبدن از تحکیم دموکراسی در ترکیه است. در واقع فصول بعدی کتاب بیش از آنکه ابعاد سه گانه را مورد توجه قرار دهد، به بررسی پنج شرط در مورد ترکیه می پردازد و خاطر نشان می کند که فرهنگ سیاسی و نیز سنتهای به ارث رسیده از امپراتوری عثمانی در برخی موارد تضعیف کننده و گاهی تقویت کننده تحکیم هستند. به عنوان مثال، سنت دولت اسلامی امپراتوری عثمانی که در دولت مدرن ترکیه نیز تداوم پیدا کرده است، یکی از اصلی ترین موانع رشد جامعه مدنی در ترکیه بوده است. از سوی دیگر، ترکیه هم تجربه گذار به دموکراسی دارد و هم سابقه حاکمیت قانون در این کشور به سال ۱۸۳۹ و فرمان معروف خط شریف گلخانه بر می گردد که مالکیت مردم و رعایا را به رسمیت شناخت. به همین ترتیب، به دلیل نبود یک اقتصاد دستوری، ترکیه از نظر وجود جامعه اقتصادی نهادینه شده نیز مستعد تحکیم دموکراسی است.

اوزبدن ضمن بررسی موارد فوق نتیجه می گیرد که ترکیه به رغم آغاز فرایند دموکراتیزاسیون در موج دوم، یعنی پس از جنگ جهانی دوم، هنوز قادر به تحکیم و نهادینه کردن آن نشده است. اگرچه احتمال موج برگشت نیز در این کشور کم است. این در حالی است که برخی از شرایط موجود در ترکیه منطبق با شرایط پنج گانه در تعریف لینتز می باشد. بنابراین، به صورت طبیعی این پرسش مطرح می شود که چرا ترکیه بعد از گذشت نزدیک به ۵۰ سال از آغاز دموکراتیزاسیون هنوز موفق به تحکیم و تثبیت دموکراسی نشده است. او با پذیرش این فرض که تحکیم رابطه نزدیکی با نهادینه شدن دارد، می کوشد تا اصلی ترین موانع تحکیم دموکراسی در ترکیه را در عوامل نهادی جستجو کند؛ یعنی دخالت نظامیان در سیاست، ریشه نداشتن احزاب در جامعه و تحمیلی بودن قانون اساسی. اما چگونگی استخراج این عوامل از طریق مطالعه تطبیقی امواج گذار به دموکراسی و نیز امواج بازگشت از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ صورت می گیرد. اوزبدن در فصل دوم کتاب خاطر نشان می کند اصلی ترین دلیل گذار ترکیه به

دموکراسی در فاصله ۱۹۶۰-۱۹۴۵ تصمیم نخبگان این کشور بود؛ زیرا جامعه مدنی در این سالها ضعیف بود. او از میان سه عامل شروع فرایند اصلاحات در ترکیه، یعنی تحولات بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم، تحولات جامعه ترکیه و در رأس آن ظهور بخش خصوصی و ماهیت اقتدارگرای رژیم موجود، عامل سوم را مهم‌ترین عامل تشخیص می‌دهد و معتقد است مورد ترکیه در این سالها گویای اثبات این فرضیه است که گذار دموکراتیک از طریق روند اصلاحات تنها زمانی ممکن است که حکومت قوی‌تر از اپوزیسیون باشد. همین‌طور این انتقال تأییدی است بر اینکه گذار دموکراتیک از طریق اصلاحات زمانی ممکن است که در هر دو طرف میانه‌روها غالب باشند. علت اصلی اصلاحات توسط عصمت اینونو را باید در ماهیت حزب جمهوری خواه خلق جستجو کرد. این حزب از لحاظ ایدئولوژی و سازمانی بیش از آنکه شبیه احزاب کمونیست و فاشیست باشد، شبیه احزاب لیبرال بود. در ره‌نامه (دکترین) حزب جمهوری خواه خلق نظام تک‌حزبی برای همیشه مجاز نبود. اوج‌گیری فاشیسم در اروپا، این تصور را

ایجاد کرد که نظام تک‌حزبی ترکیه هم فاشیستی است، درحالی‌که نخبگان حزب از این امر ناراضی بودند و همین زمینه‌ساز تحول در رویکرد آنها شد. در ماه می ۱۹۴۵ اینونو به نیهات‌اریم نوشت: «نظام کنونی ما وابسته به فردی است که در رأس قرار دارد. چنین حکومت‌هایی معمولاً شروع خوبی دارند و شاید تا مدت‌ها نیز دوام بیاورند، ولی نمی‌توان هدفی برای آنها متصور شد. وقتی فردی که در رأس قرار دارد، بازنشسته می‌شود، کسی نمی‌داند سرنوشت رژیم چه خواهد شد. باید به سرعت به سوی نظام اپوزیسیون و کنترل حرکت کنیم. من می‌توانم همه عمرم را با نظام تک‌حزبی سرکنم، ولی عاقبت خوشی در آن نمی‌بینم. من دل‌نگران حوادث بعد از خودم هستم. باید بدون تأخیر این روند را آغاز کنیم.»

موضوع دیگر مورد توجه اوزبدن اختلالات ایجاد شده در فرایند دموکراتیزاسیون ترکیه بر اثر مداخله نظامیان است. او که برکناری اربکان را کودتا تلقی نمی‌کند، معتقد است ترکیه سه بار با اختلال در دموکراسی مواجه شده است و کودتای ۱۹۷۱ که در واقع نوعی شبه‌کودتا بود،

کمترین اخلال را به همراه داشت. اما هم در ۱۹۶۰ و هم در ۱۹۸۰ هر دو رژیم نظامی راه را برای گذار به دموکراسی هموار کردند. مقایسه این سه کودتا نکات جالب توجهی را نشان می‌دهد:

۱. در کودتای ۱۹۶۰ افسران سطح میانی اقدام به کودتا کردند، اما کودتای ۱۹۸۰ توسط سطوح بالای نظامیان صورت گرفت. به همین دلیل در کودتای ۱۹۶۰ میان نظامیان صاحب حکومت و نظامیان غیر حکومتی اختلاف پیش آمد. اما در ۱۹۸۰ به این دلیل که سران ارتش رهبری کودتا را در دست گرفتند، اختلاف خاصی پیش نیامد. کودتای ۱۹۷۱ در واقع بدون مداخله گسترده نظامیان و با امضای یادداشت تفاهم ۱۲ مارس ۱۹۷۱ مبنی بر کناره‌گیری حزب عدالت از قدرت صورت گرفت. در این سال نظامیان به صورت غیر مستقیم دولت را اداره می‌کردند.

۲. هدف اصلی کودتای ۱۹۶۰ تغییر قانون اساسی بود، حال آنکه در کودتای ۱۹۸۰ حکومت نظامی حدود ۶۰۰ قانون در همه موارد اجتماعی، سیاسی و حتی اتحادیه‌های کارگری تصویب کرد. تغییر

قانون اساسی بعد از ۱۹۶۱ منجر به افزایش احزاب چپ و نیز گروه‌های مختلف سیاسی شد. اما کودتای ۱۹۸۰ حتی به غیر قانونی شدن فعالیت برخی احزاب سیاسی نیز منجر گردید. در کودتای ۱۹۷۱ هم قانون اساسی ترکیه تغییر چندانی نکرد.

در مورد دلایل کودتا، اوزبدن ادعا می‌کند تا وقتی حمایت غیر نظامیان نباشد، کودتایی صورت نمی‌گیرد. عده‌ای معتقدند در ۱۹۸۰ نظامیان برای جلب افکار عمومی حتی کودتای خود را به تأخیر انداختند. در مورد شکست دموکراسیها دو رهیافت عمده وجود دارد:

۱. ویژگیهای ساختاری جامعه و زیر ساختهای اجتماعی به عنوان عامل محدود کننده عمل کرده، انتخاب بازیگران را محدود می‌کند. در این رهیافت بر نبود ظرفیت لازم در جامعه برای گذار به دموکراسی تأکید می‌شود.

۲. رهیافت دوم که اوزبدن نیز از آن بهره می‌گیرد - به پیروی از لینتز و استپان - بر این نکته پافشاری می‌کند که بازیگران سیاسی انتخابهای معینی دارند که می‌تواند احتمال بقا و ثبات رژیم را افزایش دهد. در

اینجا تأکید بر فرایندهای سیاسی است. رژیم دموکراتیک در یک مقطع خاص زمانی و تحت شرایطی امکان بقا و تحکیم دارد. اما ویژگیهای مهم و عملکرد بازیگران دخیل - هم نهادها و هم افراد - امکان گذار به دموکراسی را کاهش می دهد. (ص ۲۹)

به این ترتیب، اوزبدن دموکراتیزاسیون را قبل از هر چیز بازی نخبگان و نهادهای تحت کنترل آنها می داند، تا گسترش فرهنگ سیاسی دموکراتیک یا جامعه پذیری ارزشهای دموکراتیک. او اشاره می کند که در هر سه مورد کودتا، این امکان وجود داشت که رهبران سیاسی با اندکی عقب نشینی مانع کودتا شوند، ولی این کار انجام نشد. به عنوان نمونه، برخی از تحلیلگران معتقدند اعلام انتخابات زودرس در بهار ۱۹۶۰ توسط حزب دموکرات (DP) می توانست از انجام کودتا جلوگیری کند. به همین دلیل است که نویسنده کتاب بر موانع ایجاد شده توسط نخبگان در برابر دموکراسی تأکید می کند؛ موانعی که هم شامل رفتار سیاسی آنها و هم شامل نهادهای تحت کنترل آنها می باشد. از این منظر، اوزبدن نهادینه شدن دموکراسی

را معلول عملکرد نخبگان و نیز نهادهای تحت اختیار آنها، نظیر دولت، ارتش و احزاب می داند. اگر احزاب نتوانسته اند در جامعه ترکیه ریشه داشته باشند، به این دلیل است که نخبگان حزبی هیچ گاه نخواسته اند بر توده مردم تکیه کنند. تنها حزب رفاه بود که از این قاعده تخطی کرد و توانست حمایت گسترده مردمی را جلب کند.

فصل سوم کتاب به سیاست قانون سازی و مقایسه برخورد نخبگان با قانون گذاری طی سه کودتای ۱۹۶۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ می پردازد. در دوران گذار به دموکراسی، شیوه و فرایند تدوین قانون و به ویژه قانون اساسی از مهم ترین مسایل است. این امر گویای شیوه بازنمایی منافع گروههای مختلف در قانون است. ادعای اوزبدن این است که قانون نویسی بر اساس اجماع تا حد قابل توجهی احتمال تحکیم دموکراسی را افزایش می دهد. بررسی شیوه قانون نویسی در ترکیه نشان می دهد که نخبگان دولتی و مردم در این روند نقش اصلی را ایفا کرده اند و نهادهای جامعه مدنی نقش چندان مهم نداشته اند. به همین دلیل هر سه قانون اساسی فاقد مشروعیت لازم

بود. در این میان قانون اساسی ۱۹۸۲ را می‌توان ضد دموکراتیک‌ترین قانون اساسی ترکیه دانست که از زمان تصویب با مخالفت گروه‌های سیاسی و جامعه مدنی همراه بوده و مدام تغییر پیدا کرده است. قانون اساسی ۱۹۸۲ باعث شد تا ارتباط میان احزاب سیاسی و نهادهای مدنی تضعیف شود. گرچه برخی معتقدند این قانون اساسی با اصل نمایندگی در تضاد است، عده‌ای دیگر نیز بر این باورند این قانون هم نظام پارلمانی و هم نظام ریاست جمهوری را در بر می‌گیرد.

نویسنده کتاب در فصل چهارم، افول جایگاه احزاب ترکیه از دهه ۱۹۷۰ به این طرف را عامل مهم دیگری در عدم گذار به دموکراسی می‌داند. در حالی که دموکراسی ترکیه را قبل از هر چیز می‌توان دموکراسی حزبی تلقی کرد؛ به این دلیل که برخلاف کشورهای دیگر منطقه، احزاب سیاسی در ترکیه نهادینه شده است، با وجود این، احزاب ترکیه هیچ‌گاه نقش یک حزب جمعی را ایفا نکرده‌اند. ادعای اوزبدن در این فصل این است که از دهه ۱۹۷۰ نهادینه شدن احزاب دچار افول شده و ما شاهد چندپارگی

(Fragmentation) احزاب به دلیل قطبی شدن ایدئولوژیک، کاهش حمایت عمومی از احزاب و افزایش احزاب فردی هستیم. در ادبیات سیاسی رایج در منطقه، ترکیه کشور احزاب نامیده می‌شود. یک ضرب‌المثل سیاسی رایج می‌گوید، اگر دو ایرانی جمع شوند، یک روزنامه چاپ می‌کنند و اگر دو ترک در کنار هم باشند، یک حزب تشکیل می‌دهند. قانون اساسی ناشی از کودتای ۱۹۸۰ در راستای کاهش تعداد احزاب قوانین انتخابات را تغییر داد (فرمول معروف دوورژه در مورد رابطه بین تعداد احزاب و قانون انتخابات). مطابق آخرین قانون اساسی ترکیه، احزاب برای ورود به مجلس باید حداقل ۱۰ درصد کل آراء را کسب کنند.

چند دلیل در تضعیف احزاب در ترکیه مؤثر بوده‌اند: ۱. مداخله ویرانگر نظامیان؛ ۲. ریشه نداشتن احزاب در جامعه مدنی؛ ۳. کاهش گرایش به احزاب مرکز گرای چپ و راست از سال ۱۹۹۵؛ و ۴. روند جهانی تضعیف سیاست حزبی. اما نکته جالب توجه این است که هم‌زمان با کاهش نهادینه شدن احزاب در ترکیه، تمایل به

حمایت از دموکراسی در این کشور افزایش یافته است. همین طور سقوط شوروی و افول موقعیت احزاب چپ این روند را تقویت کرده است. اوزبدن به واقعیت‌هایی اشاره می‌کند که پژوهشگر را در مورد این ادعا که جوامع اسلامی با احزاب سازگار هستند، دچار شک و تردید می‌کند. به اعتقاد وی با معیارهای رایج در جهان، در ترکیه حزب فراگیر مردمی که به واسطه کمک‌های مالی مردم فعالیت کند، نداریم. نظر سنجی ۱۹۹۶ نشان داد که تنها ۱۲٫۱ درصد مردم عضو یک حزب هستند. بسیاری از احزاب، به خصوص در حد فاصل انتخابات در نواحی کمتر توسعه یافته، تلاش زیادی برای آموزش سیاسی افراد انجام نمی‌دهند. پول پرداختی اعضا منظم نیست و دلیل آن ارتباط ضعیف احزاب با مردم است. از سال ۱۹۷۱ احزاب از یارانه‌های دولتی استفاده می‌کنند که به احزابی تعلق می‌گیرد که بیش از ۷ درصد آراء را کسب کرده باشند.

ریشه شکل‌گیری احزاب در ترکیه به منازعات میان مرکز-پیرامون برمی‌گردد. مرکز طرفدار دولت و ارزش‌های لائیک و پیرامون ضد دولت است؛ گرچه در حال

حاضر از اهمیت این منازعه کاسته شده است. به خاطر شرایط خاص اجتماعی، وفاداری‌های حزبی در این کشور معمولاً عمودی است نه افقی؛ یعنی احزاب اغلب با اربابان و رهبران گروه‌ها و فرقه‌های مختلف ارتباط دارند. با ادامه مهاجرت به شهر این روند بازهم ادامه پیدا کرد و احزاب نتوانستند وفاداری افقی ایجاد کنند. با وجود این، حزب رفاه در مقایسه با احزاب دیگر، از حمایت مردمی بیشتری برخوردار بود و اقدامات سازمان دهی شده این حزب یکی از دلایل اصلی پیروزی آن به شمار می‌رود. ظهور حزب رفاه باعث شد تا شکاف میان احزاب چپ و راست به شکاف میان مذهب‌ها و سکولارها تبدیل شود. بدین ترتیب، از نظر اوزبدن احزاب ترکیه بعد از دهه ۱۹۷۰ با چند خصلت و ویژگی عمده شناخته شده‌اند: آسیب‌پذیری، تفرقه، ضعف سازمانی، قطبی شدن و کاهش مشروعیت. مجموع این ویژگی‌ها باعث تضعیف فرایند تحکیم دموکراسی در این کشور شده است.

ادعای اصلی نویسنده در فصل پنجم کتاب در مورد نقش نظامیان در سیاست این است که برخلاف تصور رایج در مورد کاهش

نقش نظامیان در سیاست، کودتای (سفید) ۱۹۹۷ علیه اربکان نشان دادن که نظامیان در صورت احساس خطر در مورد تمامیت ارضی ترکیه و ماهیت سکولار دولت، وارد عمل خواهند شد. به عبارت دیگر، آستانه تحمل آنها یا به تعبیری خطوط قرمز آنها مرز مشخص دارد که تا حدی نیز برای بازیگران سیاسی مشخص است.

فصل هشتم کتاب به بحث بسیار مهم ظهور بخش خصوصی و به تبع آن تقویت نسبی جامعه مدنی می‌پردازد. دولت ترکیه به عنوان وارث دولت عثمانی، به صورت سنتی قویتر از جامعه می‌باشد و همین رشد جامعه مدنی در ترکیه را با مشکلاتی مواجه کرده است. آن هم در حالی که رشد جامعه مدنی می‌تواند به تحکیم دموکراسی یاری رساند. اگرچه در ترکیه همواره گروه‌های کارگری و اتحادیه به عنوان بخشی از جامعه مدنی وجود داشته‌اند، گاه باعث افزایش خشونت در جامعه نیز شده‌اند. کودتای ۱۹۸۰ به عنوان نتیجه افزایش خشونت، منجر به تدوین قانونی شد که محدودیتهایی را بر جامعه مدنی ایجاد کرد. اما در همان حال، سیاستهای آزادسازی اقتصادی اوزال

باعث ظهور و قدرت گرفتن بخش خصوصی شد. در این میان اسلام‌گرایان بیشترین نفع را از سیاستهای اقتصادی اوزال بردند و توانستند موقعیت اقتصادی و قدرت اقتصادی خود را به صورت قابل توجهی افزایش دهند. TUSIAD یا انجمن تجار و صنعتگران ترکیه که در ۱۹۷۱ تأسیس شده است، از مهم‌ترین نهادهای خصوصی مؤثر در روند دموکراتیزسیون در ترکیه می‌باشد. در حدود نیمی از تولید و اشتغال بخش خصوصی در دست TUSIAD است. صنعتگران خصوصی، بانکداران و شرکتهای بیمه از اصلی‌ترین اعضای آن می‌باشند. اکثر شرکتهای عضو این انجمن در استانبول مستقر هستند و گرایشهای سکولار دارند. کار اصلی این انجمن نشر و گسترش اطلاعات به منظور تأثیرگذاری بر افکار عمومی است و سه هدف عمده را دنبال می‌کند: ۱. دفاع از دموکراسی؛ ۲. برکنار ماندن از مدار احزاب سیاسی؛ و ۳. اولویت بخشیدن به منافع کشور.

در سال ۱۹۹۰ گروهی از تجار اسلام‌گرا موسوم به ببه‌های آناتولی برای مقابله با TUSIAD، انجمن مستقل تجارت و

صنایع یا MUSIAD را تشکیل دادند که بر خلاف TUSIAD متشکل از کارفرمایان کوچک و متوسط می باشد. محل استقرار اعضای MUSIAD متفاوت است و شامل استانبول و آناتولی مرکزی از جمله قونیه، قیصریه، غازی انتب و عرفا می باشد. این انجمن در تجارت از اخلاق اسلامی حمایت می کند و خواستار توسعه از طریق مدل آسیای جنوب شرقی و نه اروپا است.

اوزبدن تأکید می کند که در ترکیه برخلاف برخی کشورهای آمریکای لاتین، دولت هم زمان با گسترش آزاد سازی اقتصادی، خود را کنار نکشید و همین دلیل اصلی جلوگیری از بروز نتایج فاجعه بار در ترکیه بود. این عقب نشینی در ترکیه تدریجی بود و بانکهای دولتی اصلی ترین حامی مالی اصلاحات اقتصادی بودند. بدین ترتیب، گروههای ذی نفوذ نتوانستند در ترکیه نقش عمده ای در تصمیم گیریها داشته باشند. نویسنده کتاب در این فصل به نقش بسیار مهم نخبگان در گذار به دموکراسی اشاره می کند. در اینجا فرض بر این است که میان گروههای نخبه رقیب است. ترکیه در هیچ یک از گذارهای سه گانه به دموکراسی،

شاهد اجماع نخبگان نبوده است. مهم ترین اتفاقی که در ترکیه بعد از دهه ۱۹۸۰ رخ داد، اجماع نسبی نخبگان در مورد لزوم گذار به اقتصاد بازار و خصوصی سازی بود. این اجماع نظر در دهه ۱۹۹۰، آن هم با وجود رقابتهای شدید، ادامه پیدا کرد و در قانون خصوصی سازی ۱۹۹۴ و اصلاح قانون اساسی در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ خود را نشان داد. در مورد اسلام گرایی و ناسیونالیسم کردی، اوزبدن بر این باور است که این چالشها تا حدی معلول آثار فرهنگی جهانی شدن است که با ظهور احزاب افراطی مذهبی و ملی همراه بوده است که در صدد شناسایی فرهنگی و نیز ظهور سیاست هویت به عنوان واکنشی به آثار همگون سازی فرهنگی جهانی شدن می باشند. در کنار اینها، دولت و به ویژه دولت رفاهی نیز مورد تهاجم قرار گرفته و منجر به تضعیف احزاب سوسیال دموکرات ترکیه شده است. یکی از دلایل اصل ظهور حزب رفاه، وجود این فضا بود. همین طور آگاهی مذهبی علوی ها نیز افزایش یافته و تهدیداتی را متوجه دموکراسی تفویضی ترکیه کرده است. سرانجام مسئله ملی گرایی کردی، از دیگر

مسائل مهمی است که حل آن برای تحکیم دموکراسی ضرورت دارد. اوزبدن به نکته‌ای اشاره می‌کند که برخلاف ساده بودن، اغلب مورد توجه قرار نمی‌گیرد. بسیاری از کردهای ترکیه که دو زبانه‌اند در غرب ترکیه زندگی می‌کنند و در فرهنگ حاکم ادغام شده‌اند، اما اقلیت محدودی از کردهای افراطی هستند که مبارزه مسلحانه را در پیش گرفته‌اند. اما از سوی دیگر، قانون اساسی ترکیه نیز وجود احزاب قومی و در نتیجه یافتن راه حلی صلح‌آمیز برای ملی‌گرایی کردی را ممنوع کرده است. گرچه در سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ از محدودیتهای اعمال شده بر کردها کاسته شد.

نویسنده در فصل آخر کتاب، به این موضوع می‌پردازد که بهترین توصیف برای دموکراسی ترکیه، دموکراسی تفویضی^(۱) است که اودانل آن را مورد بررسی قرار داده است. از نظر وی، دموکراسی تفویضی نوع جدیدی از دموکراسی است که تحکیم نیافته است. در نقطه مقابل دموکراسی نمایندگی، دموکراسی تفویضی مبتنی بر رهبری شخصی و فردی است. در این دموکراسی پاسخگویی افقی، یعنی پاسخگویی به دیگر نهادهای مستقل یا قانون‌گذار نوعی مزاحمت و دردسر محسوب می‌شود و در انجام مأموریت‌های رییس جمهور چندان مهم نیست. به دلیل تشویق رهبری فردی، دموکراسیهای تفویضی نهادینه‌سازی را تشویق نمی‌کنند.

در نقد کتاب باید چند نکته را مورد توجه قرار داد. کتاب اوزبدن تحولات پس از سال ۲۰۰۰ و به خصوص پیروزی حزب عدالت و توسعه (AKP) را بررسی نکرده است. طی یک سال گذشته جامعه ترکیه شاهد تحولات عظیمی بوده است، ولی این تحولات ناقص فرضیه اصلی کتاب نیست؛ فرضیه‌ای که مطابق آن احتمال گذار ترکیه به تحکیم دموکراسی همان اندازه است که احتمال گذار آن به اقتدارگرایی. گرچه تصویب قوانینی چون لغو حکم اعدام، آزادی استفاده از زبانهای محلی در نشریات و رسانه‌ها و کاهش قدرت نظامیان در شورای امنیت ملی گامهای بسیار مهمی در راستای تحکیم دموکراسی محسوب می‌شوند، هنوز

1. Delegative

موانع تحکیم دموکراسی نظیر ضعف جامعه مدنی یا احتمال مداخله نظامیان بر طرف نشده است. با این حال، شکی نیست که روند کنونی تأثیرات مهمی بر تحکیم دموکراسی در آینده خواهد داشت.

می‌توان رویکرد اوزیدن را از چند منظر مورد نقد قرار داد: ۱. نقش نخبگان در گذار به دموکراسی؛ ۲. نقش ایدئولوژی کمالیسم در این فرایند؛ ۳. نقش عوامل غیرنهادی نظیر باورها و ارزشهای فرهنگی در دموکراتیزاسیون؛ و ۴. نقش عوامل خارجی در گذار به دموکراسی. در مورد رویکرد نخبه‌گرایانه اوزیدن در حالت خاص و رویکرد نخبه‌گرایانه در حالت عام چند پرسش اساسی مطرح است که پاسخ به آنها می‌تواند فهم نقش نخبگان را تسهیل کند.

نخست اینکه نخبگان یک جامعه در حال توسعه تا چه حد می‌توانند جامعه را براساس خواستها و اهداف خود دست‌کاری کنند؟ آیا متغیرهایی که بر اثر این دست‌کاری خلق و ایجاد می‌شوند، در کنترل نخبگان خواهد بود یا نه؟ نخبگان تا کجا پروژه دموکراتیزاسیون را پیش خواهند برد و در چه نقطه‌ای این پروژه تبدیل به یک فرایند

اجتماعی می‌شود؟ نگاهی به سیر تحولات تاریخ معاصر ایران و ترکیه نکات آموزنده‌ای را نشان می‌دهد. در آستانه هشتادمین سال تأسیس جمهوری ترکیه شاهدیم که هنوز در میان نخبگان اجماع نظر در مورد آینده دموکراتیزاسیون وجود ندارد. نخبگان نظامی و ناسیونالیست و نیز سوسیالیست از حفظ وضع موجود حمایت می‌کنند، حال آنکه برخی از نخبگان سکولار از تغییر وضع موجود و پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون برای پیوستن به اتحادیه اروپا جانبداری می‌کنند. افزون بر این، تحولات داخلی دهه ۱۹۹۰ نشان داد که جامعه ترکیه نه تنها به جامعه آرمانی نخبگان کمالیست، یعنی یک جامعه سکولار غرب‌گرا، تبدیل نشده است، بلکه به واسطه جریانهای مختلف داخلی و خارجی در حال دور شدن از این مدل است. پیروزی حزب میانه‌روی اسلام‌گرای عدالت و توسعه، آن هم پس از مبارزات سخت نخبگان کمالیست با اسلام‌گرایی گویای آن است که نخبگان قادر نیستند جامعه را آن گونه که خود می‌خواهند شکل دهند. مقایسه تجربه ایران و ترکیه نشان می‌دهد نخبگان می‌توانند فرایند دموکراتیزاسیون را آغاز

کنند، ولی الزاماً نمی‌توانند آن را نهادینه کنند. فراموش نکنیم مداخله نظامیان در سیاست در ترکیه بدون وجود بسترهای اجتماعی لازم صورت نگرفته است. به تعبیر وبری، نخبگان در صورت رسیدن به انسجام می‌توانند اندیشه دموکراسی را در بیرون از ذهن افراد جامعه عملیاتی کنند، اما درونی کردن ارزشهای دموکراسی الزاماً در حیطه نخبگان نیست. در ترکیه دوران اینونو نخبگان توانستند با حفظ انسجام درونی خود، زمینه‌گذار به دموکراسی را فراهم کنند، اما نبود بسترهای اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی لازم در جامعه مانع از آن شد که گذار به دموکراسی به بلوغ برسد.

برخلاف آنچه اوزبدن می‌گوید، اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی کردی نتیجه واکنش نشان دادن به جهانی شدن فرهنگ نیست، بلکه تا حد زیادی معلول عملکرد نخبگان در راستای دستکاری جامعه است که منجر به ایجاد مقاومت‌هایی در داخل شده است. بعداز کودتای ۱۹۸۰ نظامیان برای مقابله با چپها، مدارس اسلامی را گسترش دادند و تعداد مساجد را زیاد کردند. همین‌طور آزاد سازی اقتصادی به ظهور طیف

جدیدی از اسلام‌گرایان ثروتمند منجر شد. بسیاری از بنیادگرایان اسلامی دهه ۱۹۹۰ در ترکیه، فارغ‌التحصیلان مدارس امام خطیب بودند که خود نخبگان آن را ایجاد کرده بودند. به همین ترتیب در مسئله ملی‌گرایی کردی هم نباید نقش نخبگان و بخصوص نخبگان نظامی را نادیده گرفت. آنها با خلق یک دشمن فرضی هم قدرت خود برای مداخله در سیاست را افزایش می‌دهند و هم بودجه‌های سری کلانی دریافت می‌کنند؛ بودجه‌هایی که در مقابل چگونگی خرج کردن آنها پاسخگو نیستند. در ایران نیز شاهدیم که نخبگان، چه در دوران شاه و چه در دوران کنونی، نتوانسته‌اند جامعه را مطابق میل خویش دست‌کاری کنند. به این ترتیب، این ادعا که جامعه دارای ذات و جوهره‌ای است که نخبگان می‌توانند با شناخت آن و رسیدن به اجماع در داخل خود، افسار جامعه را در اختیار گیرند، چندان با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست. بخشی از واکنش جامعه، محصول عملکرد دولت است و بخشی محصول گذشت زمان و ذاتی به نظر رسیدن برخی چیزها. هستی‌شناسی تکوین‌گرایی می‌گوید گذشته به مشابه

جوهره‌ای (ساختی) که در طول زمان شکل گرفته در اذهان کارگزاران وجود دارد و باز تولید می‌شود. ایدئولوژی کمالیسم نشان داد نمی‌توان تاریخ اسلامی ترکیه را نادیده گرفت. ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران هم ثابت کرد، جامعه هیچ‌گاه فارغ از گذشته تاریخی خود رفتار نکرده است. از این منظر می‌توان گفت تعامل پیوسته و هم‌زمان نخبگان با جامعه می‌تواند روند دموکراتیزاسیون را تسهیل کند. اوزیدن این تعامل را به صورت صریح مورد توجه قرار نمی‌دهد.

موضوع دوم ایدئولوژی کمالیسم است که در کتاب چندان مورد توجه قرار نگرفته است. ظاهراً فرض اوزیدن این است که کمالیسم به دلیل سکولار بودن، رویکردی ایدئولوژیک نیست، اما عملکرد نخبگان کمالیست این ادعا را تأیید نمی‌کند. مبارزه با مظاهر اسلام و اسلام‌گرایی توسط نخبگان کمالیست، نمونه آشکاری از وجود لایه‌های ایدئولوژیک در کمالیسم است.

از همین رو پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که، تا چه حد عدم تحکیم دموکراسی در ترکیه معلول

ایدئولوژی کمالیسم و رویکردهای خاص آن است. دهه ۱۹۹۰ بیشترین چالش‌ها و بحرانها را متوجه کمالیسم کرد، حال آنکه کمالیست‌ها حاضر به پذیرش این واقعیت نبودند که ظرفیت ایدئولوژی کمالیسم برای گذار به دموکراسی تکمیل شده و در نتیجه شکست بن‌بست سیاسی مستلزم گذار هرچند تدریجی از ایدئولوژی کمالیسم است. شاید بهترین خدمت کمالیست‌ها به دموکراسی پذیرش همین واقعیت باشد که آنها وظیفه خود را انجام داده‌اند و توانسته‌اند نصف سیر تحکیم دموکراسی را طی کنند.

اما نصف دیگر مسیر را باید دیگران طی کنند. بنابراین، پرسش این است که آیا نخبگان نظامی و کمالیست غرب‌گرا این رویکرد سنتی را که «همه افتخارات و بزرگیها و شکوه و عظمت باید از آن ما باشد»، ترک خواهند کرد و زمینه را برای ادامه روند دموکراتیزاسیون توسط دیگران فراهم خواهند نمود؟ بزرگ‌ترین میراث کمالیسم برای ترکیه، حفظ و تداوم سنت مملکت‌داری و جلوگیری از فروپاشی ساختار نظام سیاسی بوده است. اما این میراث تثبیت شده است و اصرار بر متزلزل بودن آن یعنی انتظار سخن

گفتن از مرده‌ای که چشمانش بازمانده است. دولتمردان بزرگ هر زمان احساس کرده‌اند وظیفه تاریخی خود را انجام داده‌اند، از قدرت کناره‌گیری کرده و زمینه را برای چرخش نخبگان فراهم کرده‌اند. آیا کمالیست‌ها این درس عملی را به کار خواهند گرفت؟

سومین و مهم‌ترین نقد وارد به کتاب در راستای نقد دوم عبارت است از بی‌توجهی نسبت به نقش عوامل غیرنهادی نظیر باورها، ارزشها و سنتها. ظاهراً نویسنده کتاب فرض می‌کند نخبگان می‌توانند این عوامل را در راستای دموکراتیزاسیون مدیریت کنند، اما یادآور شدیم که تجارب تاریخی کشورهای همانند ایران و ترکیه این فرض را تأیید نمی‌کند. نخبگان این کشورها حتی گاهی خود اسیر این باورها و ارزشهای جمعی یا به تعبیر جامعه‌شناختی آن روح جمعی (Ethos) شده‌اند و یکی از مهم‌ترین دلایل این امر نیاز آنان به جلب حمایت مردم بوده است.

اوزیدن خود نیز تأیید می‌کند نخبگان نظامی کمالیست به شدت نگران تضعیف جایگاه خود نزد افکار عمومی هستند. حتی

در جریان اخیر حمله آمریکا به عراق، نظامیان از ترس تضعیف جایگاه خود، با لایحه تصویب شده در پارلمان ترکیه در مورد عدم واگذاری خاک ترکیه به آمریکا موافقت کردند. بنابراین، باز می‌گردیم به پرسشی که قبلاً مطرح کردیم، یعنی اینکه آیا همه نخبگان این توانایی را دارند که نه تنها اسیر روح

جمعی جامعه نشوند، بلکه آن را تغییر نیز بدهند؟ به نظر می‌رسد نخبگان معدودی این توانایی را دارند. تنها اوزال بود که توانست بعد از آتاتورک بزرگترین تحول را در ترکیه ایجاد کند. اما اگر بپذیریم ظهور چنین نخبگانی به ندرت اتفاق می‌افتد پس نخبگان چه باید بکنند؟ آیا می‌توان نخبگان را متهم کرد که زبان جامعه را نمی‌فهمند و از جامعه دور افتاده‌اند؟ مورد ایران و ترکیه نشان می‌دهد که هم توسل به روح جمعی و مذهب توسط نخبگان و هم مخالفت با آن در نهایت نمی‌تواند از حد معینی فراتر رود. به عبارت دیگر، در اینجا شاهد تقابل دو هستی‌شناسی جمعی و فردی یا رویکرد

دور‌کهایمی و وبری هستیم. آیا آدمی می‌تواند جهان پیرامون خود را به گونه‌ای تعریف کند که با واقعیت اجتماعی موجود در

تضاد باشد یا حداقل هماهنگ با آن نباشد؟ تجربه نشان می‌دهد جواب مثبت است، با این حال خود این توانایی محدود است. ساده‌تر بگوییم، نمی‌توانیم تمام مسئولیت پروژه دموکراتیزاسیون را به نخبگان واگذار کنیم. اگر نخبگان نتوانند فرهنگ دموکراتیک را گسترش دهند، بی‌شک خود نیز اسیر چارچوبهای غیردموکراتیک خواهند شد. بنابراین، پروژه دموکراتیزاسیون در یک مقطع زمانی ناگزیر از تبدیل شدن به فرایند است. مقصد نهایی دموکراسی نه نخبگان؛ بلکه جامعه است؛ زیرا خاستگاه اصلی نخبگان در نهایت جامعه است. با این حال، باید پذیرفت که به دلیل ضعف جوامع در کشورهای در حال توسعه مبدأ دموکراتیزاسیون باید نخبگان باشند. از این منظر ریشه عدم تحکیم دموکراسی را باید در دو علت جستجو کرد: عدم تمایل نخبگان برای تبدیل پروژه دموکراتیزاسیون به فرایند دموکراتیزاسیون از یک سو و نبود ظرفیت لازم در جامعه برای پذیرش این فرایند به دلایل تاریخی و فرهنگی - نظیر سنت دولت‌گرایی در ترکیه یا استبداد‌گرایی فردی در ایران - از سوی دیگر. نمونه ترکیه

هم تأیید کننده ایده غسان سلامه است و هم مؤید آرای فرید ذکریا. غسان سلامه بر این باور است که برگزاری منظم انتخابات به عنوان اصلی‌ترین نمود دموکراسی می‌تواند منجر به ظهور افرادی شود که به ارزشهای دموکراتیک باور دارند. از این منظر آنچه دموکراسی تفویضی ترکیه را حفظ کرده، تعهد نخبگان به برگزاری انتخابات بوده است. اما از سویی دیگر، نباید این ادعای فرید ذکریا را نادیده گرفت که دموکراسی در نهایت نیازمند انسانها (یا نخبگانی) است که به دموکراسی و نه صرفاً نهادهای دموکراتیک باور داشته باشند.

انتخاب حزب عدالت و توسعه را می‌توان با تسامح، نتیجه حفظ ظاهر دموکراسی در ترکیه، یعنی انتخابات منظم و آزاد دانست، اما هنوز این پرسش مطرح است که آیا اردوغان و یاران او دموکراسی را ابزار می‌دانند یا هدف؟ او خود چند سال پیش تأکید کرده بود دموکراسی برای ما یک ابزار است. اوزبدن نیز در بحث راجع به تمایل آتاتورک و اینونو برای دموکراتیزاسیون مشخص نمی‌کند که تا چه حد این تمایل ناشی از خجالت کشیدن به دلیل

دموکراتیک نبودن بود و تا چه حد ناشی از باور به ارزشهای دموکراتیک. حداقل در مورد آتاتورک می‌توانیم بگوییم که تمایل او به غربی شدن اصلی‌ترین انگیزه برای گذار از اقتدارگرایی بوده است. شاید اگر آتاتورک و رضاشاه جای خود را عوض می‌کردند، به واسطه فهم روح جمعی جامعه نقشهای متفاوتی بازی می‌کردند.

خلاصه کلام اینکه در فرایند و پروژه دموکراتیزاسیون باید تعامل میان ساختار (جامعه) و کارگزار (نخبگان) را به صورت هم‌زمان در نظر گرفت. نمی‌شود با اتکا بر ساختار و عدم توجه به اندیشه نخبگان، به دموکراتیزاسیون امیدوار بود. حداقل فرایند اصلاحات در ایران نشان داد که باور نخبگان به دموکراسی در مقاطع بحرانی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. نخبگانی که باورهای دموکراتیک ندارند، نمی‌توانند در مقابل نوفانهای سهمگین از نهال دموکراسی حمایت کنند. از سوی دیگر، نخبگان نیز نباید فرض کنند ساختار آن اندازه منعطف و قابل تغییر است که در عرض چند سال حامی دموکراسی می‌شود.

نقد چهارمی که می‌توان بر کتاب

اوزبدن وارد کرد، عدم توجه کافی به نقش نیروهای خارجی در تسهیل فرایند دموکراتیزاسیون یا ایجاد مانع بر سر راه دموکراتیزاسیون است. نگاهی گذرا به تحولات ترکیه و ایران مؤید آن است که نیروهای خارجی الزاماً حامی یا مخالف دموکراسی نیستند و منافع آنها اصلی‌ترین نقش را ایفا می‌کند. این درست که عامل

نهایی داخلی است، ولی نمی‌توان برای همه زمانها و مقاطع تاریخی این گزاره را صادق فرض کرد. در برخی دوره‌های خاص تاریخی براین متغیرها به گونه‌ای است که باعث می‌شود نقش نیروهای خارجی مهم‌تر از نیروهای داخلی باشد. به عنوان نمونه، تمایل نخبگان ترک برای پیوستن به اتحادیه اروپا در برخی موارد مؤثرتر از همه عوامل داخلی بوده است. گرایش نظامیان ترکیه به ائتلاف با اسرائیل در سال ۱۹۹۶، تا حد زیادی معلول عدم تمایل اروپا به پذیرش ترکیه و نیز تهدیدهای اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی کردی بود. همین‌طور ظهور حزب افراطی حرکت ملی نیز معلول دستگیری عبدالله اوجالان از یک طرف و رد عضویت ترکیه در اجلاس کپنهاگ از سوی دیگر بود. به این ترتیب، به

نظر می‌رسد علاوه بر عواملی که اوزبدن آنها را بر دموکراسی مؤثر می‌داند، میزان ژئوپلیتیک و دموکراتیزاسیون در ترکیه نیز پیوندی وجود دارد. اگرچه این پیوند الزاماً تأثیر یکنواختی بر دموکراتیزاسیون ندارد و از

همین رو می‌توان آن را از دیگر عوامل عدم تحکیم دموکراسی در ترکیه دانست. به نظر می‌رسد نقش ژئوپلیتیک اگر بیشتر از قانون اساسی نباشد کمتر از آن نیست.

در مقابل انتقادات وارد شده می‌توان گفت مهم‌ترین امتیاز کتاب مفهوم‌بندی موضوع دموکراسی در ترکیه و توصیف آن با مدل دموکراسی تفویضی است. کتاب اوزبدن از محدود کتابهایی است که مسئله تحکیم دموکراسی را در ترکیه با استفاده از نظریه‌های جدید دموکراتیزاسیون توضیح می‌دهد. افزون بر این، نگاه اوزبدن بیش از هر چیز نگاهی واقع‌بینانه و آکادمیک است تا نگاهی روشنفکرانه و آرمان‌گرایانه. او ترکیه را بیشتر در چارچوب کشورهای در حال توسعه می‌بیند تا در چارچوب اروپا. به همین دلیل مدل‌های مقایسه‌ای مورد استفاده وی اغلب مدل‌های طراحی شده برای کشورهای در حال توسعه است. نویسنده کتاب توانسته

است به خوبی مدل‌های نظری را در مورد ترکیه به کار گیرد. از همین رو، مطالعه این کتاب می‌تواند برای پژوهشگران مسایل ترکیه و علاقه‌مندان به موضوع نخبگان و دموکراسی سودمند باشد.

